

به سوی فقه آسان و روزآمد*

نویسنده: یوسف قرضاوی**
ترجمه: علیرضا اسماعیل آبادی***

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۲/۲۶ تاریخ تأیید: ۱۳۸۶/۳/۱۷

چکیده

امروزه به روز و کارآمدتر کردن فقه به صورت یک ضرورت گریزناپذیر درآمده و دغدغه بسیاری از اندیشمندان شده است. این موضوع در مسیر هماهنگی فقه با پیشرفتهای روز و برای پاسخگویی به مشکلات و موضوعات نوپیدا صورت می‌گیرد و این همگامی در گرو نگاه روشمند به فقه، پرهیز از پیچیده و مفصل‌گویی در برخی بابهای فقهی، خودداری از تکرار بی‌هدف دیدگاههای فقیهان پیشین و در عین حال برکناری از سخت‌گیری، توجه به دستاوردهای فقه تطبیقی و فلسفه فقه است و البته ارائه دیدگاهها هم باید به زبان روز باشد تا همگان از آن بهره ببرند. نوشته پیش رو تلاش آقای یوسف قرضاوی، رئیس مرکز مطالعات سنت دانشگاه قطر است که از زاویه دید خود راههایی برای آسان، به روز و کارآمد کردن فقه ارائه داده است.

واژگان کلیدی: فقه آسان، شرع آسان، مقاصد شریعت، فلسفه فقه، فقه معاصر (روزآمد)،

فقه منطبق با زمان.

* این مقاله با عنوان «نحو فقه میسر معاصر» در مجله اسلامیة المعرفة، سال دوم، شماره ۵ به چاپ رسیده است. گفتنی است به علت حجم زیاد مقاله، برخی مطالب از جمله منابع روایات مورد اشاره حذف و تلخیص شده است. همچنین تأکید می‌شود، برخی مطالب مقاله، دیدگاه شخصی نویسنده است و ترجمه مقاله به معنای پذیرش همه مطالب آن نیست. نویسنده مقاله را با توجه به فقه اهل سنت نوشته است و در نتیجه برخی مطالب مقاله از دیدگاه فقه امامیه قابل قبول نیست.

** رئیس مرکز مطالعات سنت دانشگاه قطر.

*** دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران - پردیس قم (ismailabadi@qc.ut.ac.ir).

اگر بخواهیم اسلام را در دو کلمه خلاصه کنیم، عبارت است از: عقیده و عمل یا ایمان و کردار. دانشی که به بیان عقیده، تعالیم دینی و عقیدتی و شرح آن می‌پردازد، دانش توحید (کلام) است و دانشی که به بیان عمل و شناخت احکام شرعی آن می‌پردازد، دانش فقه است و در نهایت، دانشی که با اعمال باطنی و درونی سروکار دارد، یعنی به اعمال قلبی می‌پردازد - خواه آن اعمال پسندیده باشد یا ناپسند - دانش اخلاق یا سلوک است.

غزالی از جمله فقهای است که همه این دانشها را در کتاب معروف خود *احیاء علوم‌الدین* به ترتیب در کنار هم چید. این کتاب دربرگیرنده همه مسائل و قواعدی است که دانستن آن برای هر مسلمانی مهم است؛ مانند قواعد عقیدتی موضوع علم کلام (علم توحید)، قواعد مربوط به افعال و اعمال ظاهری مکلفین - معاملات و عبادات - موضوع علم فقه و قواعد مربوط به اعمال و افعال قلبی و باطنی مکلفین - مهلکات و منجیات - که در علم اخلاق مطرح است و بهترین و اساسی‌ترین بخش کتاب است.

برخی از فقها مانند ابوحنیفه نیز علم توحید و عقاید را در ضمن نام «فقه» گنجانده و آنها را «فقه اکبر» نام نهاده‌اند و برخی دیگر هم مسائل عقیدتی و اخلاقی را که فراگیری آن بر هر فرد لازم است، در کتابهایی که در اصل به عنوان «فقه» نگاشته‌اند، گنجانده‌اند و این شیوه را می‌توان در کتاب ابن ابی‌زید قیروانی با نام *الرساله* دید. مؤلف این کتاب که در فقه مالکی مشهور است و بیش از چندین شرح بر آن نگاشته شده است، آن را با مسائل عقیدتی که فراگیری و دانستن آن بر هر فرد واجب است آغاز می‌کند و کتاب را با مجموعه احکام مربوط به اخلاق و آداب (اوامر و نواهی) به پایان می‌برد. فقیه ظاهری، ابومحمد بن حزم، در کتاب معروف خود *المحلی* نیز طبق این شیوه عمل کرده و کتاب را با مهم‌ترین احکام و قواعد عقیدتی و اصولی که دانستن آن واجب است آغاز کرده است.

با این همه، آنچه در اصطلاح مشهور شد، اختصاص یافتن فقه به افعال ظاهری مکلفین (عبادات یا معاملات) است و در عمل هم علم فقه از سایر علوم جدا شد تا با آگاهی از این علم، حلال از حرام، صحیح از فاسد و مشروع از نامشروع بازشناخته شود و مطابق این شیوه، مجموعه‌های فقهی تدوین و پدیدار شد.

ما در این چارچوب و در سایه این دسته‌بندی درباره «تسهیل فقه» یا «فقه تسهیل شده»

کنونی سخن می‌گوییم.

تسهیل فقه

علم فقه به تعریف صاحب نظران عبارت است از: شناخت احکام شرعی عملی از روی ادله تفصیلی آن. بنابراین، فقه علم حقوق اسلامی است، با این تفاوت که فقه عمیق تر و فراگیرتر از حقوق موضوعه بوده و دایره آن هم گسترده تر است.

فقه عبارت است از: دانشی که با احکام شرعی، زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان را کنترل و تنظیم می کند. احکام شرع نیز چند گونه است: برخی از احکام شرع درباره رابطه فرد با خداست که فقه عبادات به آن می پردازد؛ برخی دیگر درباره رابطه فرد با خودش وضع شده است که فقه حلال و حرام و اخلاق فردی آن را بررسی می کند؛ برخی دیگر نیز درباره رابطه فرد با افراد خانواده خود است که این احکام، احکام مربوط به ازدواج و آثار آن است و یا «احوال شخصیه» نامیده می شود.

۱۵۵

فقه و حقوق / به سوی فقه آسان و روزآمد

برخی از احکام شرع، مبادلات و روابط مدنی میان مردم با یکدیگر را تنظیم می کند که معاملات نامیده می شود و در حقوق تحت عنوان حقوق مدنی آمده است. برخی از احکام هم در ارتباط با جرائم و کیفرها وضع شده که در فقه، حدود، قصاص و تعزیر نامیده می شود و در حقوق، تحت عنوان حقوق جزایی می آید. دسته ای از احکام شرع هم درباره دولت و ملت است و به عبارت دیگر در مورد رابطه فرمانروا و فرمانبردار است که فقه سیاسی نامیده می شود و حقوقدانان آن را حقوق اساسی یا اداری می نامند. در نهایت، احکام مربوط به جهاد نیز تحت عنوان روابط بین المللی بررسی می گردد.

امت اسلامی بی قید و بند نیست، بلکه پایبند عقیده و شریعت است و این فقه است که با احکام شرعی، جریان فرهنگی مردم را کنترل می کند. بنابراین آهنگ فرهنگی است نیز مطابق خواست اسلام و اوامر آن است. در نتیجه، حرکت فرهنگی مردم از اسلام و به سوی آن است. به این ترتیب، فقه تنها احکام فردی و خانوادگی را دربر نمی گیرد، بلکه زندگی اجتماعی، سیاسی، حقوقی، مالی، بین المللی و دیگر زمینه های زندگی فرد را دربرمی گیرد.

مسلمانان از دوره های عقب ماندگی، سقوط و انشعاب تاکنون عادت کرده اند که تنها مسائل حیض، نفاس، طهارت، صلات، رضاع، طلاق و ... را در فقه بچینند، ولی آن گونه که امروز می بینیم، آنان در فقه به دنبال حکم بسیاری از مسائلی که با سرنوشت، هستی و

رسالت آنان در پیوند است نیستند. آنان از فقه درباره حکمرانی و سلطه حکمرانان مزدور، خیانت پیشه یا حاکمان ستمگر مستبد بر ملت‌های زیردست و تحت سلطه خود نمی‌پرسند. آنان در مورد تقلب انتخاباتی که پدیده و وجه ممیز کشورهای عربی و اسلامی است چیزی نمی‌پرسند. آنان درباره ستم اجتماعی، ستم ثروتمندان بر فقیران، قدرتمندان بر ضعیفان، کارفرمایان بر کارگران و متنفذان بر بیچارگان چیزی نمی‌پرسند و از بی‌مبالاتی و غفلت در سرزمین‌های اسلامی و تسلیم آن به کسانی که آن را به زور غصب کرده‌اند چیزی نمی‌پرسند و حتی غاصبان را همچون حاکمان سرزمینشان به رسمیت شناخته‌اند. آنان از فقه نمی‌پرسند که چرا امت اسلامی با آنکه با چشم و گوش خود قربانی شدن، نابودی و نیستی ملت‌های مسلمان را می‌بیند و می‌شنود سکوت کرده است و چرا مسلمانان در پریشانی فریادرسی ندارند و کسی آنان را یاری نمی‌دهد تا بر دشمنان خود پیروز شوند. روزی برخی از مسلمانان در موضوع حساس حکم مرتد در اسلام، نظر فقه را جویا شدند و فقه با صراحت به زبان فقیهان و صاحب‌نظران خود پاسخ گفت و جهانی به پا خاست و از پای نشست.

شرع آسان

آسان کردن این فقه فربه و مفصل در عصر کنونی برای مردم مطلوب خواهد بود و تسهیل آن بر دانشمندان، مجامع علمی، انجمن‌ها و دانشگاه‌ها واجب است. مايلم در آغاز بگويم، تسهیل فقه در شرع، به خودی خود کار مطلوب و پسندیده‌ای است، نه آنکه - به تصور برخی - این کار تنها پاسخی به فشارهای طبیعی یا همنوایی با روح زمانه باشد؛ زیرا شریعت اسلام بر آسانی استوار گردیده است و نه بر دشواری و بر مبنای آسان‌گیری هم مردم را آموزش می‌دهد و نه بر مبنای سخت‌گیری و دعوت به اسلام هم بر مبنای بشارت و نویددهی استوار است، نه بر مبنای تنفیر.

پس آشکار است که این شریعت مقدس بر پایه آسانی و آسان‌گیری استوار شده است و از آیات قرآن هم چنین برمی‌آید. خداوند در پایان آیه طهارت می‌فرماید: «خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد. لکن می‌خواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس [او] بدارید» (مائده: ۶). همچنین در پایان آیه روزه می‌فرماید: «خدا بر شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد» (بقره: ۱۸۵). باز پس از تشریح عفو از

قصاص در برابر عوض می‌فرماید: «این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماسست» (بقره: ۱۷۸). آیه «در دین بر شما سختی قرار نداده است» (حج: ۷۸) هم حرج در دین را به کلی نفی می‌کند. در نهایت نیز به این آیه عام و مطلق باید بسنده کرد که خداوند در آن، رسول کریم خود را مخاطب می‌سازد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ».

رسول خدا هم با اقتباس از این آیه فرمود: «انما انا رحمة مهداة» و هنگامی که مرد اعرابی در مسجد به بول کردن ایستاد و یاران حضرت به سویش شتافتند تا او را باز دارند، حضرت به یارانش فرمود:

او را باز ندارید - یعنی جلوی بول او را نگیرید - بلکه بر روی محل بول او مقداری آب بریزید که شما برای آسان‌گیری نازل شده‌اید و نه برای سخت‌گیری.

همچنین هنگامی که آن حضرت ابوموسی اشعری و معاذ بن جبل را به یمن روانه ساخت، کامل‌ترین و گزیده‌ترین سفارشهای خود را توشه راهشان ساخت و فرمود: «آسان بگیرید، نوید دهید و کسی را فراری ندهید، فرمان ببرید، فرمان برانید و فرمانبردار باشید». بنابراین، شیوه محمدی در دعوت و آموزش بر آسان‌گیری، بشارت و نویددهی و فرمانبرداری و تطوع است و نه بر سخت‌گیری، تنفیر و بیزار کردن و اختلاف و تفرقه. آنچه پیامبر ﷺ به معاذ و ابوموسی فرمود، همه برای آموزش امت خود بوده است که در روایت انس از پیامبر ﷺ نیز هست: «آسان بگیرید و سخت‌گیری نکنید، نوید و مزده دهید و دور و بیزار نسازید».

مفهوم آسان‌سازی فقه

منظور از آسان کردن و تسهیل فقه دو چیز است:

۱. آسان کردن فهم فقه برای مسلمانان کنونی که با سختیهای زندگی درگیرند و داده‌ها و یافته‌های بسیاری که چاپخانه‌ها هر روز و هر لحظه منتشر می‌سازند و یا رایانه‌ها ارائه می‌دهند، آنان را به چالش کشیده است. آری، از این رو بود که قرن گذشته به قرن انفجار اطلاعات یا انقلاب معلومات و ... معروف گشت.
۲. تسهیل احکام برای به کار بستن و اجرای آن با پرهیز از سخت‌گیری و خشونت و برتری دادن جانب آسان‌گیری و سهولت. اکنون بخشی از سخن را به هر یک از این دو موضوع اختصاص می‌دهیم.

۱. آسان کردن فهم فقه

آسان کردن فهم فقه با چندین سازکار محقق می‌گردد.*

- ۱-۱. نگارش کتابها به زبانی ساده و شیوا و به دور از واژگان پیچیده و عبارتهای سخت.
- ۲-۱. خودداری و پرهیز از به کار بردن اصطلاحات بسیار دیرباب برای خوانندگان غیرمتخصص و برگرداندن و ترجمه این گونه اصطلاحات و عبارتها به عبارتهای شیوا و مفهوم برای توده مردم.
- ۳-۱. رعایت اعتدال میان ایجاز منحل و اطناب ممل؛ ایجازی که در کتابهای پیروان چنین شیوه‌ای معروف است و حتی در متنهایی هم که به هدف تسهیل حفظ آن نگاشته شده است، دیده می‌شود. لذا این کتابها و متنها به شرحها و حواشی و احیاناً حواشی هم به تقریرات نیازمند است. افزون بر این، از اطناب ممل و خسته‌کننده‌ای که در شرح و تفصیلهای غیرضروری فراوان است نیز باید خودداری کرد.
- ۴-۱. سخن گفتن با عقلهای معاصر با زبانی که روشن و رساست. خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم: ۴).
- به نظر من، «لسان» در این آیه، بار معنایی بیشتر و دقیق‌تری از صرف سخن گفتن با زبان عربی و انگلیسی دارد که سخن گفتن با مردم عوام به زبان عامیانه و با خواص به زبان خودشان را هم دربرمی‌گیرد. بنابراین، هر فردی زبانی و خردی دارد و انسان قرن پانزدهم هجری هم با انسان قرن دوم یا سوم متفاوت است.
- ۵-۱. به کارگیری داده‌ها و اطلاعات روز برای بیان حکم شرعی یا برای برگزیدن و ترجیح یکی از آرا و نظریات فقهی بر دیگری و یا برای بیان فلسفه و مقصود شارع از وضع احکام تکلیفی مانند وجوب، استحباب، حرمت، کراهت یا اباحه.
- ۶-۱. معادل و برابرسازی مقادارها و اوزان شرعی با مقادارها و اوزان کنونی رایج، مانند معادل‌سازی صاع، وسق، قلت، زارع، درهم، دینار، اوقیه و ... که در باب طهارت و نصاب زکات، حد سرقت، کمترین مقدار مهر، دیه و ... می‌آید.

* گفتنی است که برخی از راهکارهایی که قرضاوی برای آسان کردن فهم فقه آورده است، همچون راهکار هشتم و نهم، به آسان کردن فهم فقه ارتباط ندارد و درباره «به روز کردن فقه» است. ضمن اینکه باید دانست آسانی فقه در انتقال مفاهیم نباید موجب پایین آمدن سطح علمی کتابها شود (مترجم).

۷-۱. به کارگیری اصطلاحات جدید برای کمک به فهم احکام شرعی، مانند استعمال واژه «وعاء الزکاة» به جای «مقدارهایی که زکات واجب می‌گردد» [نصاب وجوب زکات] و البته می‌توان میان این دو واژه هم جمع کرد.

۸-۱. حذف حالتها و صورتهای فرضی که در شرایط کنونی به آن نیازی نیست یا موضوعهایی که در دوره حاضر مطرح نمی‌شود، مانند احکام بسیار زیاد مربوط به برده و برده‌داری. این احکام به اندازه‌ای فراوان است که نمی‌توان در بابی از ابواب فقهی (عبادات یا معاملات) به صورتهای یا مثالهای مختلفی از آن برخورد.

پس فقه باید با واقعیت در پیوند باشد و حکم خود را بیان کند. بنابراین نمی‌توان احکام شرکتهایی چون «مفاوضه»، «عنان»، «وجوه» و ... را به تفصیل در کتابهای فقهی بازگفت و در مقابل، درباره احکام شرکتهای «سهامی»، «تضامنی»، «با مسئولیت محدود» و سایر شرکتهایی که امروزه مردم در سراسر سرزمینهای اسلامی با آن سروکار دارند کاملاً سکوت کرد. همچنین مثلاً حکم زکات انعام (شتر، گاو و گوسفند) و زکات شترهای دوساله و سه‌ساله به تفصیل در کتابهای فقهی بازگفته شده است، ولی درباره حکم زکات اموال شرکتهای پیش‌گفته و زکات کارگاهها، عمارات و سایر مستغلات سکوت شده است. وضع در مورد فعالیت بانکها، شرکتهای بیمه، بورسها و مانند آن - که مسلمانان کشورهای مختلف حکم شرعی آن را می‌پرسند - نیز این‌گونه است.

۹-۱. بیان فلسفه قانونگذاری برای اقناع عقل و آرامش وجدان. خداوند بی‌فلسفه و حکمت قانون نگذارده است و درست همان‌گونه که در آفرینش خود از باطل و پوچی پاک و برکنار است: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ» (آل عمران: ۱۹۱)، در قانونگذاری هم از پوچی و بیهودگی برکنار است. حتی قرآن کریم برای عبادات محض هم علتها و حکمتهای قابل فهمی بیان کرده است. به عنوان نمونه، خداوند درباره حکمت نماز می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت: ۴۵) و درباره فلسفه تشریح فریضه روزه می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۱۸۳) و درباره فلسفه تشریح فریضه حج می‌فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» (حج: ۲۸) و بالأخره درباره حکمت زکات می‌فرماید: «تُطَهَّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» (توبه: ۱۰۳).

البته بهتر است که در زمینه بیان فلسفه قانونگذاری از نوشته‌های متخصصان معاصر که

به بالاترین و والاترین مصالح بشری دست یافته‌اند بهره برد. به عنوان نمونه، خوب است از نوشته‌های پزشکی بهره برد که زینهای شراب، خوردن گوشت خوک و بیماریهای کشنده ناشی از ارتکاب زنا و همجنس‌بازی و مانند آن را بررسی کرده‌اند، یا از تألیفهای اقتصاددانان سود جست که آثار ویرانگر ربا در زندگی بشری را بیان می‌کنند و یا از تألیفهای روان‌شناسان استفاده کرد که موضوعاتی را مانند تأثیر نماز و عبادت در شکل‌گیری شخصیتی متعادل، آرام و خونسرد که با اولین صدمه (ضربه) از هم نمی‌پاشد، بررسی کرده‌اند. بنابراین، باید از فلسفه‌چینی و تعلیلهای ناقص که روزنه‌ای فراروی منکران و ملحدان می‌گشاید دوری جست و پرهیز کرد؛ تعلیلهایی مانند اینکه «رواج فقر، علت تحریم رباست» یا «جلوگیری از اختلاط انساب، علت تحریم زناست»، تعلیلهای ناقصی است که همه زوایای حقیقی مسئله را نمی‌پوشاند.*

۱۰-۱. پیوند دادن احکام جزئی با مقاصد عام و کلی دین و رسالت اسلام. اسلام یک مجموعه تجزیه‌ناپذیر است. بنابراین، کسی که درباره نهاد «عاقله» در دیات سخن می‌گوید که در قتل خطایی و شبه عمد** عاقله یا عصبه باید دیه را بپردازند، بهتر است نهاد نفقه اقارب و نهاد ارث را هم یادآور شود تا تصویری کلی ترسیم گردد و هر دو جنبه غنم و غرم (سود و زیان) با هم مقایسه شود و احکام با یکدیگر مرتبط گردد.

۱۱-۱. کاستن از زوائد، فروع و پیچیدگیهای بسیاری که طی قرن‌ها و به‌ویژه در زمینه معاملات افزوده شده است؛ به گونه‌ای که فقه به لحاظ کمی به صورت عجیبی به جزئیات تفصیلی تبدیل شده که دین‌آموزی را سخت کرده است. فراموش نمی‌کنم که در دوران نوجوانی در ماه رمضان، از مغرب تا عشاء، پای درس استاد نشستیم، ولی مباحث وضو و طهارت به پایان نرسید، تا اینکه یک بار به شوخی گفتم: ما سی شب از دستشویی بیرون نرفتیم، در حالی که اعرابی از بادیه نزد پیامبر ﷺ می‌آمد تا با چندین بار مشاهده وضو گرفتن و نماز خواندن پیامبر ﷺ، آن را بیاموزد که حضرت خود فرموده بودند: «صلوا کما رأیتمونی اصلی». گاهی نیز پیامبر ﷺ به افراد، ارشادها و سفارشهایی می‌فرمودند و آنان با

* البته این تعلیله در حد حکمت حکم یعنی فلسفه غالبی و نه دائمی حکم قابل قبول‌اند (مترجم).
** عاقله در جنایت شبه عمد، ضامن پرداخت دیه نیستند، گرچه طبق برخی نظریات، در صورت عدم تمکن جانی بر پرداخت دیه، عاقله مسئول می‌باشند (مترجم).

توشه‌ای از «تفقه در دین» به سوی قوم خود رهسپار می‌شدند تا آموخته‌های خود را به آنان بیاموزند. با وجود این، امروزه برخی از فقیهان چندین شرط را برای درستی تکبیرة الاحرام یادآور می‌شوند که فرد برای درستی نماز باید آن را حفظ کند، در حالی که در کتاب و سنت چیزی در این باره نیامده و سلف صالح هم آن را نیاموخته‌اند.

۱۲-۱. استفاده از همه نوشته‌های فقیهان ثقه معاصر در موضوعهای متعدد فقهی و به‌ویژه در زمینه فقه تطبیقی و نیز بهره‌گیری از احکام و مطالعات مجامع فقهی و علمی گوشه و کنار جهان اسلام، استفاده از پایان‌نامه‌های علمی دانشگاهی مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری در موضوعات فقهی، بهره‌گیری از موسوعه‌ها و دایرةالمعارفهای فقهی که در کویت و قاهره چاپ شده است، استفاده از بحثها و فتاوایی که از کمیته‌های تخصصی و ادارات ویژه افتا صادر می‌شود و در نهایت بهره‌گیری از دیدگاه هیأت‌های نظارت شرعی بر بانکهای اسلامی.

۱۳-۱. تألیف کمی و کیفی چندین‌گونه کتاب فقهی برای سنین مختلف. به عنوان نمونه، برای هر گروه سنی باید کتاب ویژه‌ای تألیف شود. این کتاب باید از عبادات آغاز شود و سپس به امور خانواده و معاملات مهم بپردازد و آن‌گاه بقیه ابواب فقهی در ادامه مطرح شود و بدان پایان یابد. البته می‌توان این کتابها را برای دو یا سه سطح سنی نوشت. فقیهان متقدم هم این مهم را در تألیفهای خود رعایت می‌کردند. غزالی در فقه شافعی ابتدا کتاب *الخلاصة*، سپس *الوجیز* و آن‌گاه *الوسیط* و پس از آن *البسیط* را نوشت که بسیار مفصل است و برخی از شافعیان در این باره گفته‌اند:

نصر المذهب حبر
بسیط و وسیط
احسن الله خلاصه
و وجیز و خلاصه

در تألیفات ابن‌قدامة حنبلی هم چنین ترتیبی دیده می‌شود. او در آغاز *العمدة* را نوشت و در ادامه، کتابهای *المقنع* و *الکافی* و در نهایت *المعنی* را پدید آورد.

۱۴-۱. پایبندی به نقطه‌گذاری و شماره‌گذاری مورد پذیرش همگان، استخراج آیات، سوره‌ها و روایات با اعراب‌گذاری آن. البته روایات را نباید به صورت مفصل و مشروح بیان کرد، بلکه باید به بیان راوی حدیث و میزان اعتبار آن بسنده کرد؛ به این معنا که آیا روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده یا در یکی از آنها نقل شده است. همچنین نباید به حدیثی استناد کرد که اعتباری کمتر از حدیث «حسن» دارد.

۱۵-۱. استفاده هر چه بیشتر از وسایل کمک آموزشی برای کمک به درک بیشتر احکام شرعی، مثل عکس و طرحهای توضیحی، تصاویر، علائم بیانی، جدولها، نقشه‌ها و مانند آن، که علوم روز در دسترس قرار داده است. این کار به تأسی از پیامبر ﷺ است که حضرت با کشیدن خط بر روی شنها و بیان ضرب‌المثلهای، موضوع را توضیح می‌داد و بدین‌وسیله به اصحاب خود می‌آموخت.

۱۶-۱. قرار دادن فهرستهای تفصیلی در پایان کتابهای فقهی به منظور دسترس خواننده به کلید مباحث کتاب. بنابراین، برخی از فهرستها باید مطابق موضوعات باشد، برخی مطابق اصطلاحات بیگانه و برخی باید مطابق با آیات و روایات و مانند آن باشد.

۲. آسان کردن فقه برای عمل و اجرا

فقه از سویی باید به صورت آسان ارائه شود و به فهم مسلمان غیرمتخصص معاصر یا توده مسلمانان نزدیک باشد و از سوی دیگر، احکام فقه نیز باید آسان باشد، به گونه‌ای که اجرا و پایبندی بدان در عرصه عبادات، معاملات و دیگر شئون زندگی فردی و اجتماعی آسان باشد.

منظور از آسان کردن فقه این نیست که آیین جدیدی پدید آوریم و در آن فرایض را از دوش مردم ساقط نماییم، محرّمات را حلال کنیم و یا در دین برای مردم بدعتهای ناروایی بگذاریم.* بنابراین، منظورمان از تسهیل و آسان کردن فقه به هیچ وجه چنین چیزی نیست، زیرا این عمل عبارت است از مغشوش کردن و تحریف فقه و هر فقهی که دین و عقلش را محترم شمرد آن را نمی‌پذیرد، بلکه منظور ما از تسهیل فقه چند چیز است.

۱-۲. رعایت مراحل تسهیل: در شریعت اسلامی باید جانب آسانی و رخصتها** را در

* مقصود آن است که آسانی فقه در عمل نباید به بی‌ضابطگی آن بینجامد و فقهی مطابق امیال مردم و نه مصالح ایشان به وجود آید. باید توجه داشت که فقه - سخت و آسان آن - برای حفظ مصالح بندگان آمده است (مترجم).

** رخصت، در لغت به معنای سهولت یا جواز است و در اصطلاح یعنی احکامی که مشروعیت آن به خاطر پیدایش عذری است، نظیر استماع شهادت زنان در اموری که اطلاع مردان امکان ندارد یا سقوط اذان در نماز جمعه.

کنار عزیمتها* نگه داشت، زیرا هر یک پیروانی دارد. شایسته نیست که با همه یکسان رفتار شود و از ناتوان و ضعیف همان را خواست که از زبردست و توانگر خواسته می‌شود و از آنان که به تازگی به اسلام گرویده‌اند یا توبه کرده‌اند، همان چیزی را خواست که از مسلمانانی که عمری را در اسلام گذرانده‌اند و بدان پایبندند، خواسته می‌شود. پیامبر ﷺ هم از گروهی از اعراب پذیرفته بودند که تنها فرایض مهم و اساسی را به جای آورند و با آنان پیمان بسته بودند که نه چیزی بر آن بیفزایند و نه چیزی از آن بکاهند و با این همه باز فرمودند: «رستگار شد آنکه راست گفت» و «هر کس راست بگوید به بهشت درآید» و باز در چند جای دیگر فرمودند: «هر که شاد می‌گردد که به مردی از اهل بهشت بنگرد، پس به این مردم بنگرد» و فرمودند: «خداوند دوست می‌دارد که رخصتهای او انجام شود، همان‌گونه که ناخوش می‌دارد معصیت شود» و فرمودند «خداوند دوست می‌دارد همان‌گونه که رخصت انجام می‌شود، عزیمتها هم انجام شود.»

۲-۲. رعایت ضرورتها و شرایط مخففه: به عنوان نمونه، شرایط و عذرهای تخفیف‌دهنده و ضرورتهایی که محظورها را برمی‌دارد باید رعایت شود، مشروط بر اینکه به همان مقدار رفع ضرورت بسنده شود.**

یادآوری این سخن زیبا بجاست که نووی در مقدمات المجموع از سفیان بن سعید ثوری - که در فقه، حدیث و در پرهیزگاری مقامی شایسته و رفیع دارد - نقل می‌کند: «فقه فقط آسان‌گیری (رخصت) از سوی ثقه است، زیرا همگان سخت‌گیری در آن را به خوبی می‌دانند.» در این گفته باید اندکی تأمل کرد: فقه آسان‌گیری توسط ثقه است. ثقه فردی است که می‌توان هم به فقه و هم می‌توان به دین او وثوق و اطمینان کرد. حال اگر فردی یکی از این دو یا هر دو را نداشته باشد، در جایی که رخصت روا نیست رخصت می‌دهد و بدین ترتیب، نصوص شرعی قطعی و محکومات با قواعد شرعی برخورد می‌کنند.

۳-۲. ضرورت آسان‌سازی در عصر کنونی: اگر آسان‌گیری آن‌گونه که پیامبر ﷺ سفارش کرده‌اند - همیشه مطلوب باشد - در عصر کنونی بسیار لازم است، زیرا با توجه به اینکه دین نرم و لطیف است و با توجه به برتری و غلبه مادی‌گرایی و اینکه بنا به گفته برخی:

* عزیمت [مقابل رخصت]، یعنی آنچه شرعاً افراد ملزم به انجام یا عدم انجام آن هستند.
** بنگرید به کتاب ما: عوامل السعة و المرونة فی الشریعة الاسلامیة.

«جهان دهکده بزرگ ماست»، ملت‌های مسلمان نیز در نتیجه ارتباط نزدیکی که میان مردم جهان وجود دارد از سایر امتهای متأثر شده‌اند و دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند به دور از دیگران در گوشه‌ای زندگی کند. وسایل تبلیغاتی حتی منزل افراد را درهم نوردیده است و به‌ویژه با پیدایش «پنخس زنده»، وقایع گوشه و کنار جهان برای افراد بازگو می‌شود و این همان چیزی است که فقیهان دوره‌های متأخر مانند علامه ابن‌عابدین و دیگران از آن به «تغییر زمان» یا «فساد زمان» یاد کرده و آن را یکی از عوامل تغییر فتوا دانسته‌اند.

ابن‌عابدین در رساله نشرالعرف فیما بنی من الأحکام علی‌العرف گوید:

بسیاری از احکام به اختلاف زمان و روزگار دگرگون می‌شوند، زیرا یا عرف زمانه تغییر می‌کند یا ضرورتی پدید می‌آید یا مردم آن روزگار به فساد گرایش می‌یابند، به گونه‌ای که اگر حکم به صورت نخستین خود باقی بماند، مردم به مشقت می‌افتند، زیان می‌بینند و حکم با قواعد شریعت که بر سهل‌گیری، آسان‌گیری، دفع زیان و فساد استوار است، ناسازگار می‌نماید (رسائل، ۲: ۱۲۵).

شیوه‌ای که من به آن باور دارم - که خداوند مرا در پایبندی بدان در فتوا، تألیف و تدریس توفیق دهد - عبارت است از: آسان‌گیری در فروع و سخت‌گیری در اصول. بنابراین، اگر در موضوعی، دو دیدگاه یا دو قول همانند یا نزدیک به هم وجود داشته باشد که یکی جانب احتیاط و دیگری جانب آسانی را گرفته باشد، باید فتوای آسان را برای توده مردم برگزید، نه دیدگاه احوط را، زیرا عایشه گفته است: «پیامبر خدا به هنگام تخییر بین امرین، تنها جانب آسان‌ترین آنها را می‌گرفت، مشروط به آنکه گناه نباشد.» همچنین رسول خدا درباره امامانی که نماز را به درازا بکشاند فرموده‌اند:

ای مردم، برخی از شما این کار را ناخوش می‌دارید؛ پس هر کدامتان که بر مردم نماز بگذارد [و امامت جماعت را به عهده بگیرد] باید آن را کوتاه و مختصر برگزار کند، زیرا در میان نمازگزاران توانمند، ناتوان و نیازمند هم وجود دارد.

این فرموده به ضرورت رعایت شرایط و احوال مردم، سهل‌گیری بر آنان و به‌ویژه بر ناتوانان اشاره دارد.

پژوهشگری که فقه صحابه و سلف را ژرف بررسی کند، درمی‌یابد که فقه آنان اغلب جانب حکم آسان‌تر را داشته است، ولی فقه پس از آنان، اغلب از حکم احوط جانب‌داری کرده است. از این رو، درمی‌یابیم صحابه‌ای که اثر فقهی از خود بر جای گذارده‌اند، بر مردم

بیشتر آسان می‌گرفتند و تابعان نیز به شیوه آنان عمل می‌کردند؛ هر چند به پای آنان نرسیدند. پیروان تابعان هم به شیوه تابعان بودند و به راه آنان رفتند، ولی همچون آنان عمل نکردند، زیرا آنان به احتیاط‌گرایی روی آوردند و هر نسلی از آنان، احتیاطهای چندی را به میراث پیشینیان خود افزود. اگر احتیاطها در فقه که با زندگی مردم در پیوند است رو به فزونی بگذارد، این مجموعه انبوه به صورت قید و بندهایی درمی‌آید که رسول خدا برای برداشتن آن از دوش مسلمانان آمده است و در کتابهای اهل کتاب، در وصف این وظیفه پیامبر ﷺ آمده است: «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف: ۱۵۷). از جمله دعاها و نیایشهایی که خداوند به مسلمانان آموخته است و سوره بقره هم با آن پایان می‌یابد این است: «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا» (بقره: ۲۸۶).

۲-۴. تضییق گستره و جوب و حرمت: تضییق هر چه بیشتر گستره احکام تکلیفی و به‌ویژه فرض و حرام، از جمله آسان کردن مطلوب است. از این رو، توسعه در این پهنه به هیچ دلیلی روا نیست، بلکه چنین کاری نیازمند نصی است که صحت آن ثابت باشد و به صراحت بر فرض و یا بر حرمت دلالت کند و یا قیاس واضح‌العله‌ای مبتنی بر نص بر آن دلالت کند؛ زیرا ما قطع و یقین داریم که در این دین دادگستر، همان‌گونه که دو چیز مختلف با هم برابر نیستند، میان دو چیز همانند هم تفاوت گذارده نشده است و گذشتگان (سلف) نیز از حرام و یا فرض دانستن یک چیز، دوری و پرهیز می‌کردند [و بدان حکم نمی‌دادند]، مگر آنکه دلیل قطعی بر آن می‌یافتند؛ در غیر این صورت، از فرض و حرام دانستن، به واجب و مکروه دانستن عدول می‌کردند که شیوه مذهب حنفی چنین است.

از این رو، در سخنان و فتاوای فقیهان سلف نظیر این سخنان دیده می‌شود: «این چیز و آن چیز مرا شگفت‌زده می‌سازد» و یا «فلان و بهمان را مستحب می‌دانم». آنان به وجوب چیزی تصریح نمی‌کردند، مگر آنکه علم قطعی به وجوب آن می‌یافتند و در مورد منهیات می‌گفتند: «این را مکروه می‌دانم، ناخوش می‌دارم و از این شگفت‌زده نمی‌شوم». البته به صراحت هم حرام بودن چیزی را بیان نمی‌کردند، مگر آنکه بر حرام بودن آن علم قطعی می‌یافتند. دیدگاه صحابه درباره شرب خمر نیز خود به این نوع گرایش دلالت دارد، زیرا برخی از آنان با آنکه آیات «قُلْ فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» (بقره: ۲۱۹) و «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (نساء: ۴۳) را می‌دیدند، ولی از باده‌گساری دست نکشیدند

و می‌گفتند: بار خدایا، به بیانی کامل، حکم خمر را برای ما روشن فرما؛ لذا سومین آیه و بیان کاملی که انتظارش را می‌کشیدند نازل شد:

إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
(مائده: ۹۰).

از تأمل در قرآن و سنت روشن می‌گردد که اسلام چون می‌خواهد بر مکلفان رحمت آورد، بر کاهش تکالیف و توسعه در منطقه عفو و بخشش حریص است، نه آنکه رحمت آوردنش از روی فراموشی باشد، زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِنْ سَأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (مائده: ۱۰۱).

علامه محمدرشید رضا^{رحمته} به تفصیل آیه را تفسیر کرده و حتی این آیه را پایه کتاب *یسر الاسلام* قرار داده است.

روایاتی نیز از پیامبر^{صلی الله علیه و آله} رسیده که فرموده‌اند:

گناهکارترین مسلمانان کسی است که از او حکم چیزی که حرام نیست پرسیده شود و او هم به خاطر خواست و تمایل خود آن را حرام بداند.

همچنین فرموده است: «مرا با آنچه برایتان بر جای گذارده‌ام یاری کنید که امتهای پیش از شما به دلیل درخواست از پیامبرانشان و اختلاف با آنان هلاک شدند.» در روایتی دیگر نیز آمده است: «پس همانا فزونی خواسته‌های گذشتگان شما، آنان را هلاک کرد.» و باز فرمود:

آنچه خداوند در کتاب خود حلالش کرده است، حلال و آنچه حرام کرده، حرام است و آنچه در مورد آن سکوت کرده، بخشیده شده است. پس عافیت خداوند را از او پذیرا باشید که خداوند چیزی را فراموش نمی‌کند.

و در ادامه، حضرت آیه «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (مریم: ۶۴) را تلاوت فرمودند.

همچنین آن حضرت در حدیث دیگری می‌فرماید:

خداوند حدودی را مشخص کرده است که نباید بدان تجاوز کنید؛ یعنی فرایض را فرض دانسته است، آن را باطل نکنید؛ چیزهایی را حرام کرده است، آن را مباح نسازید و در اموری هم از در رحمت و نه از روی فراموشی، بر شما سکوت کرده است که در آن کندوکاو نکنید.

۲-۵. رهایی از تعصب مذهبی: عدم پابندی به یک مذهب مشخص و پیروی از آن در

همه ابواب و مسائل عبادی و معاملی، با توجه به اینکه آن مذهب در مقایسه با دیگر

مذاهب با تمسک به ادله ضعیف، سخت‌گیری بیشتری کرده است، از جمله موارد آسان‌سازی مورد نظر است. پس ممکن است یک مذهب در برخی مسائل و موضوعها به تضییق و تنگ‌نظری گرایش یابد، ولی شریعت (دین اسلام) با همه نصوص، اهداف، مذاهب و میراث فقیهان خود جانب توسعه و نرمی را می‌گیرد و راه حل هر مشکل و درمان هر دردی را از پزشک خود می‌خواهد.

دانشمندان پژوهشگر مسلمان تقلید را نکوهیده و رد کرده‌اند و فرد مقلد را عالم و دانشمند به شمار نیاورده و او را تابع و پیرو فردی جز خود دانسته‌اند، زیرا تقلید عبارت است از: پذیرفتن بی‌چون و چرای گفته دیگران، در حالی که علم عبارت است از: حق را از روی دلیل شناختن.

ابن جوزی گوید:

مقلد در مواردی که تقلید می‌کند مورد وثوق نیست و تقلید از بین بردن و ابطال منفعت عقل است، زیرا عقل برای تأمل و تدبر آفریده شده است و چه زشت است به کسی شمعی داده شود تا از نور آن بهره گیرد، ولی او آن را خاموش کند و در تاریکی ره پیماید.

و دیگری گفته است: «یا متعصب تقلید می‌کند و یا کودن.» علامه ابن قیم، تقلید را باطل دانسته و در کتاب *إعلام الموقعین* بر رد تقلیدگرایان هشتاد و یک دلیل آورده است.

گسستن رشته محکم تقلید و رهایی از تعصب ورزیدن به یک مذهب مشخص، به معنای بی‌مایه دانستن و تحقیر دیگر مذاهب و یا گستاخی در حق رؤسای مذاهب بزرگ نیست، زیرا مسلمانی که عطر دلنشین دانش به مشامش خورده باشد، چنین سخنی را بر زبان نمی‌آورد. ابن تیمیه کتاب معروف و ارزشمندی در این زمینه تألیف کرده و آن را *رفع الملام عن الائمة الأعلام* نامیده و در آن استدلال رؤسای مذاهب و فقهای بزرگ در ترک احادیث را بیان کرده است.

البته رهایی از تعصب به معنای بی‌نیازی از فقه مذاهب، کتابها، حلقه‌های درسی تحلیلی، استنباطی و تفصیلی و نیز نقد و داوریهای گرانهای آن مذاهب نیست و پژوهشگری که از حق سخن می‌گوید و با دلیل به بررسی صحت آن می‌پردازد، در ارزش این امور شک نخواهد کرد، بلکه منظور از عدم تعصب این است که فقیه باید خود را فقط به الزامهایی مقید بداند که خداوند و رسولش به آن فرمان داده‌اند. بنابراین، فقیه می‌تواند

بر پایه هر مذهبی که استدلالش را از لحاظ حجیت قوی تر و در پناه ضوابط شرعی ضابطه مندتر و عادلانه تر می داند، فتوا دهد و این کار توسعه و آسان گیری بیشتری به دنبال دارد.

ما در این باره راههای تفصیلی آن را به جای خود بازگفته ایم که مهم ترین آنها عبارت اند از: الف. پایبندی به مذهبها، التزام به چیزی است که از لحاظ دینی و شرعی نه الزام آور است و نه واجب، زیرا از لحاظ دینی و شرعی تنها آنچه خداوند و فرستاده او - پیامبر ﷺ - واجب ساخته اند، واجب است؛ ولی هیچ کدام پیروی از یک مذهب مشخص موجود را واجب نکرده اند، بلکه تنها پیروی از کتاب و سنت واجب است. مذاهب فقهی، تنها در قرن دوم و سوم هجری، پس از اكمال دین و انقطاع وحی شکل گرفت. بنابراین، نباید تصور کرد که دین، پیروی از مذهبی را که پس از انقطاع وحی شکل گرفته، واجب کرده است.

ب. بنا به گزارش حافظ بن عبدالبر، ابن قیم و دیگران، پیشوایان مذاهب [فقهی بزرگ اهل سنت مانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و حنبل] نیز تقلید از خودشان را نهی کرده اند. نصی از کتاب، سنت و اجماعی وجود ندارد که پیروی از ایشان را واجب بداند. گفته و فتوای تقلیدکنندگان بر وجوب پیروی از مذاهب هم اعتباری ندارد، زیرا کسی از مقلد تقلید نمی کند و حتی اگر تقلیدکنندگان هم اجماع کنند، اجماع آنان اعتباری ندارد؛ چون اجماع معتبر عبارت است از: اتفاق نظر مجتهدان یک دوره و نه اتفاق نظر مقلدان.

ج. خود دانشمندان مقلد هم بیشتر بر این عقیده اند که فرد عامی مذهبی ندارد و مذهب او در واقع، مذهب فقیه و دانشمندی است که فتوا می دهد. امروزه مردم از ما می خواهند که فقهی به روز و آسان به آنان ارائه شود؛ بنابراین، توده مردم مذهب مشخصی ندارند و مذهب آنان، مذهبی است که اهل علم با توسل به ادله به ایشان ارائه می دهند.

د. ما می خواهیم احکام اسلام را به گونه ای به مردم ارائه دهیم که به آن متمایل شوند و اصول و تعالیمش را دوست بدارند. پس آیا پذیرفتنی است که الگوهای چهار، یا هفت، یا هشت گانه - نمایندگان مذاهب اربعه، خمسه و ... - مورد پیروی را به ایشان ارائه دهیم و به آنان بگوییم: هر الگو و فقیهی از میان این فقیهان به باور مکتب یا مذهب فقهی آن فقیه بیان کننده تعالیم اسلامی است؟

ه. چنین پرسشی هم از کسانی که همه روزه به اسلام روی می آورند - والحمد لله، شمار آنان رو به فزونی است، مانند اقلیتهای دینی و گروههای مسلمان نقاط مختلف جهان -

پرسیده می‌شود که چه چیزی به شما ارائه شود و مطابق کدام مذهب باشد بهتر است. آیا درست است که به فرد تازه مسلمان بگوییم: پیشوای تو یکی از این فقیهان و الگوهاست؛ از میان آنان یکی را انتخاب کن؟

بیش از سه دهه است که گروههای مسلمان خارج از سرزمینهای اسلامی، از شیوخ الازهر و وزارت اوقاف مصر درخواست کرده‌اند مجموعه کتابها و یا رساله‌هایی را که به آن نیاز داشتند در سی موضوع فرهنگی روز تألیف کنند. ولی آیا این رساله‌ها و کتابها، فقط مطابق دیدگاههای مذهبی خاص تألیف شد، یا اینکه مؤلف یا مؤلفان، مطابق دیدگاههای معتبر اسلامی دست به تألیف زدند؟

من هم از جمله کسانی بودم که در خصوص موضوع پیش‌گفته مشارکت ورزیدم و چون از من خواسته شد که درباره حلال و حرام برای مسلمانان کتابی بنویسم، کتاب *الحلال والحرام فی الاسلام* را نوشتم که شیوخ الازهر و اداره عمومی فرهنگ اسلامی، آن را مورد اطمینان دانستند. این کتاب به زبان انگلیسی و سپس به سایر زبانها ترجمه شد. ولی این جریان در نهایت رو به خاموشی نهاد.

و. امروزه فرهنگیان از فقیهان می‌خواهند که به قاضیان و قضاوت شوندگان، مانند مجله *الاحکام العدلیة* در قالب مواد قانونی، فقهی منظم و استوار ارائه دهند. پس آیا چنین قانونگذاری به روز و مدرن باید مطابق مذاهب اربعه یا خمسه و مانند آن انجام گیرد یا باید نمونه‌ای را برگزید و ارائه داد که با توجه به کتاب و میزان دربردارنده دیدگاه ارجح و اقوی باشد؟ کتاب و میزانی که خداوند آنها را برای به پا داشتن قسط توسط مردم، فرورستاده است تا اهداف دین و مصالح بندگان، آن‌گونه که خداوند دوست دارد، محقق شود.

۶۲. آسان‌گیری در اموری که اختلال نظام و مصیبت عمومی را به دنبال دارد: عبادات و معاملات از مهم‌ترین این امور است و سزاوار است در آن آسان گرفته شود.

الف. اگر برخی مذاهب همانند مذهب شافعی درباره طهارت و نجاست سخت‌گیری می‌کنند، دلیلی ندارد که مردم به این مذاهب ملزم و پایبند باشند، زیرا الزام توده مسلمانان و به‌ویژه مردم روستاها به پایبندی به چنین مذاهبی موجب حرج است. بنابراین، جای تعجب نیست که فقیه به مذهب و عقیده‌های مالک بگراید و معتقد شود، هر حیوانی که گوشتش خوردنی باشد، بول و سرگین آن هم طاهر و پاک است و آب جز با تغییر، نجس نمی‌شود.

ابن تیمیه این دیدگاه را ترجیح داده و به آن فتوا داده است و با چند دلیل، آن را تقویت کرده است. غزالی در کتاب *طهارت الاحیاء* دربارهٔ فقه شافعی می‌گوید: «دوست می‌داشتم که مذهب شافعی دربارهٔ آنها همانند مذهب مالک می‌بود» و آن‌گاه غزالی شافعی مذهب، هفت دلیل بر تأیید دیدگاه مالک می‌آورد. غزالی مانند این گفته را در بیع معاطات یا بیع بدون لفظ ایجاب و قبول نیز باز می‌گوید و با آنکه مسلمانان در گوشه و کنار معامله معاطاتی انجام می‌دهند و در قرنهای گذشته نیز عمل مسلمانان بر این منوال بوده است، دیدگاه شافعی در این مورد سخت‌گیرانه است و گرفتاری عمومی را به دنبال دارد.

پس فقیه باید از دل فقه، منابع شرعی و قواعد آن، راهی برای تصحیح معاملات مسلمانان بیابد و معاملات را تصحیح کند و هر پژوهشگری به طور ملموس درمی‌یابد که فقیهان مذاهب مختلف و به‌ویژه فقیهان متأخر در تلاش‌اند تا راهی جهت تصحیح معاملات بیابند. آنان گاه معامله را به گونه‌ای توجیه می‌کنند که بتوان برای آن مستند شرعی قرار داد و گاه نیز با توسل به حيله‌ای فقهی یا با روی آوردن به فتوا و قول نادر و متروک و یا ضعیف در مذهب خود و یا با اجازه گرفتن مبنی بر تقلید از مذهب دیگر، معامله را تصحیح می‌کنند.

بسیاری از تنگناها و حرجها ناشی از پابندی به مذهبی خاص است و اگر فقیهان از قید تعصب به مذهب خود رها شوند و به پهنهٔ سایر مذاهب رایج یا غیر رایج، اقوال صحابه، آرای گذشتگان (سلف) و نصوص و قواعد عمومی گام نهند، آشکار می‌شود که در این پهنه‌های گسترده، راههای برون‌رفت از تنگنا وجود دارد که به وسعت و آسانی رهنمون می‌سازد.

فقیهان متقدم به هنگام ترجیح دیدگاهی بر دیگری، کلماتی را به کار برده‌اند که نشان‌دهندهٔ آن است که عمل بر آن ترجیح داشته است. از جمله می‌گفتند: «هذا أرفق بالناس»؛ این فتوا برای مردم سودمندتر است.

ب. اشارهٔ کوتاه و گذرا به دیدگاه مخالف دیدگاه نویسنده و یا نویسندگان کتاب ولو در حاشیهٔ کتاب، حتی اگر آن دیدگاه هم به عقیدهٔ نویسنده ضعیف باشد؛ زیرا شاید به عقیدهٔ دیگری آن دیدگاه قوی باشد. پس اگر فقیه دیدگاه احوط یا اشد را پذیرفت باید به دیدگاه آسان‌تر هم اشاره کند. این مورد از جمله موارد آسان کردن فقه در اموری است که اختلال نظام را به دنبال دارد.

فواید این شیوه آن است که از سویی روشن می‌گردد در یک موضوع، چندین فتوا و دیدگاه مطرح است. بنابراین، موضوعی که اختلافی باشد اجماعی نخواهد بود؛ به‌ویژه آنکه بیان دیدگاهها هم در چنین مواردی نوعی امانتداری علمی است.

از سوی دیگر، در امور اجتهادی، چندین دیدگاه قابل طرح بوده و اجتهادها متفاوت است. بنابراین، روا نیست پذیرنده یکی از دیدگاهها را گناهکار دانست که در حق استاد خود مرتکب ناسپاسی و گناه شده است و از این رو فقیهان گفته‌اند: در مسائل اجتهادی، ناسپاس و گناهکار دانستن یک فرد جایی ندارد.

در نهایت این کار سبب می‌شود کسانی که خلاف دیدگاه احوط یا اشد و یا مشهور عمل می‌کنند، بر وجدان دینی خود باقی و پایدار بمانند. استاد اکبر شیخ محمدمصطفی مراغی، شیخ پیشین الازهر، که خدایش رحمت کند، این مهم را مد نظر داشت؛ به گونه‌ای که در موضوع طلاق و سایر احوال شخصیه، بر پایه دیدگاههای ابن تیمیه و برخی از صحابه سلف فتوا می‌داد؛ زیرا همیشه مردم و به‌ویژه فروشندگان و عامه به طلاق همسران خود سوگند می‌خورند و بدان پایبند نمی‌مانند، در حالی که به گمانشان طلاق واقع شده است، به حرام با همسرانشان زندگی می‌کنند و ذریه و فرزندانشان حرام‌زاده هستند و چنین باور و اعتقادی، وجدان و باطن دینی آنان را فاسد و از بین می‌برد و آنان را به انجام حرام یقینی محض جرأت می‌دهد. پس چرا نباید برای اینان بر پایه مذهبی آسان فتوا داد و باور دینی و مسلمان بودن آنان را به حال خود باقی گذاشت؟

چنین سخنی را باید به کسانی گفت که معتقدند تراشیدن ریش به طور قطعی حرام است و بدان فتوا می‌دهند. برخی حتی تراشیدن بخشی از آن را نیز حرام دانسته‌اند، در حالی که توده‌های مسلمان نیز آن را انجام می‌دهند. کسانی به حرمت پوشیدن لباس دراز و بلند - به گونه‌ای که از کعبین بگذرد - فتوا می‌دهند و پوشنده چنین لباسی را جهنمی می‌شمارند، در حالی که می‌بینیم مسلمانان این لباسها را می‌پوشند و به آن مبتلایند. همچنین کسانی که چون همه گونه طلا و حتی زیورآلات را پول [نقود] می‌دانند، به حرمت خرید و فروش زیورآلات زرین فتوا می‌دهند و معتقدند که کار بر روی زیورآلات بر قیمت آن نمی‌افزاید و آن را از حالت کالای گرانبها و باارزش به کالای تجاری تبدیل نمی‌سازد؛ بنابراین، خرید و فروش آن هم حرام است، در حالی که امروزه بسیاری از مردم

این کار را انجام می‌دهند و هدایای عروسی و یا زیورآلاتی به نام گردن‌بند و مانند آن می‌خرند و ثمن آن را می‌پردازند و حتی گاه بخشی از ثمن را نیز به طور مؤجل و نسیه می‌پردازند. پس اگر فرض کنیم فقیه، فتوایی سخت‌تر و سنگین‌تر را صادر کند - به عقیده من - واجب است که به فتوای دیگر هم اشاره کند و یک فتوا را بر مردم تحمیل نکند، زیرا این کار فتنه است، درست همان‌گونه که وقتی مردم موطأ را بر مالک تحمیل کردند، او در علت عدم پذیرش آن، همین‌گونه عمل کرد.

اکنون ما با طی چند مرحله در مسیر آسان کردن فقه برای فهم و عمل به آن، دو هدف مورد نظر خود را محقق ساختیم؛ آسان کردن فقه از یک سو و مدرن و روزآمد کردن فقه از سوی دیگر. پس آسان کردن فقه برای فهمیدن و فهماندن، آن را به روح زمانه نزدیک‌تر می‌سازد، زیرا در این قرن تلاش می‌شود که همه معارف متفاوت با شیوه‌های مختلف در دسترس مردم قرار گیرد.

البته آسان کردن فقه موجب می‌شود حکم شرعی موضوعهای روز و بسیاری از مشکلاتی که زندگی مردم را به چالش کشیده است، بهتر بیان شود و مردم در چارچوب التزام و پایبندی به دین، با مشکلات دست و پنجه نرم کنند. مدرن و یا به روز کردن فقه - اگر این تعبیر درست باشد - آن را به مردم نزدیک می‌سازد و نزد آنان مقبول و مفهوم می‌گرداند و به این ترتیب، فهم فقه آسان می‌شود و عمل و پایبندی به آن نیز بدون سختی (حرج) و مشقت میسر می‌گردد.

۷-۲. تغییر فتوا با توجه به تغییر زمان، مکان و اوضاع و احوال: تغییر فتوا با توجه به تغییر زمان، مکان، اوضاع و احوال و عدم تعصب بر سر اقوال و دیدگاههای مطرح در کتابها، که نماینده زمان خاص خود است، از جمله مسائل لازم و مهم در آسان کردن فقه است که پژوهشگران به آن اشاره و بر درستی آن ادله شرعی اقامه کرده‌اند. شاید ابن‌قیم جوزی مشهورترین پژوهشگری باشد که در این زمینه کتاب نوشته و شهره آفاق شده است. او در کتاب معروفش، *اعلام الموقوعین*، فصل سودمندی را به این موضوع اختصاص می‌دهد و چنین آغاز می‌کند:

این فصل به جد بسیار سودمند است، زیرا به سبب جهل و نادانی به این موضوع در مورد شریعت اشتباه بزرگی رخ داده است که شریعت، سختی، مشقت و تکلیف بی‌پایانی

(ما لاسبیل الیه) را واجب ساخته است، حال آنکه آگاهیم که این شریعت مقدس - که بالاترین مصالح است - چنین چیزی را مقرر نمی‌دارد؛ زیرا شریعت بر پایه و اساس حکمت و تأمین مصالح دنیوی و اخروی بندگان استوار شده است. در واقع، تمام شریعت عدل، رحمت، مصلحت و حکمت است. بنابراین، هر مسئله‌ای از حالت عدالت به جور، از رحمت به ضد آن، از مصلحت به مفسده و از حکمت به پوچی درآید، از قلمرو شریعت بیرون است؛ هر چند با «تأویل» در قلمرو شریعت گنجانده شود (ابن‌قیم، ۳: ۱۴-۱۵).

ابن‌قیم در ادامه از شیخ خود، ابن‌تیمیه، نقل می‌کند که وی در دمشق بر گروهی از تاتاران (مغولان) گذشت که سرگرم میگساری بودند. برخی از همراهان شیخ آنان را از منکر (باده گساری) پرهیز داشتند، ولی شیخ گفت: «آنان را واگذارید؛ [درست است که] خداوند خمر را به خاطر آنکه بندگان را از ذکر خدا بازمی‌دارد حرام کرده است، ولی شراب و باده، آنان را از خون‌ریزی، چپاول و غارت اموال بازمی‌دارد.»

دو موضوع بسیار مهم در سخن ابن‌تیمیه به چشم می‌خورد:

۱. مفتی به مقتضای حال در مورد مغولان فتوایی متفاوت می‌دهد.

۲. ابن‌تیمیه در حلال و حرام کردن یک چیز، اهداف دین را رعایت و تنها به ظواهر نصوص بسنده نکرده است، زیرا او به خاطر ترس از ارتکاب منکری بزرگ‌تر، از نهی از منکر خودداری کرد.

امروزه کسانی که ادعا می‌کنند به ابن‌تیمیه و مکتب او منتسب‌اند، نیاز بسیار دارند که این سخن ابن‌تیمیه را آویزه گوش سازند و دیگران را به آن فراخوانند تا به ظواهر نصوص تعصب نورزند و از مقاصد شریعت و رموز آن غفلت نکنند.

گویند ابومحمد بن ابوزید قیروانی، فقیه مالکی و نویسنده کتاب *الرساله* و یکی از مشاهیر و بزرگان علمی و عملی عصر خود، سگی را به پاسبانی از منزلش که بیرون از مدینه بود، گذارد و چون او را از این کار پرهیز دادند و گفتند: چگونه سگی را به پاسبانی گمارده‌ای، در حالی که مالک، این کار را مکروه و ناپسند دانسته است؟ قیروانی پاسخ گفت: اگر مالک در زمان ما می‌زیست، شیر درنده‌ای را برای این کار می‌گذارد.

زندگی امروز ما با همه پیچیدگیها و مشکلات نامتناهی‌اش که حتی بسیاری از آن به ذهن فقیهان پیشین هم خطور نکرده است، می‌طلبد که فقیه امروزین با اجتهادی بدیع به استقبال آن مشکلات برود. فقیه امروز باید گاه به اجتهادهای انتقایی دست زند؛ یعنی فقیه

باید در چارچوب ادله و اعتبارات شرعی، از میان اقوال متفاوت فقیهان متقدم در یک موضوع، دیدگاه سازگار و متناسب را برگزیند و گاهی هم باید به اجتهاد انشایی و ابداعی روی آورد. این اجتهادها در موضوعهای جدیدی که فقیهان گذشته با آن آشنا نبوده‌اند، مطرح می‌شود و شمار این دسته از موضوعها نیز بسیار است. بنابراین، فقه باید زنده و منعطف باشد تا همه نیازها و مقتضیات روز و تغییرات زندگی مدرن در دل آن بگنجد و اگر شریعت با همه نصوص محکم، قواعد کلی و احکام قطعی خود، ثابت و بدون تغییر بماند، فقهی که بازتاب فهم بشری و استنباط احکام از ادله تفصیلی آن است دوباره با تغییر افراد بشر تغییر خواهد کرد، زیرا افراد بشر به اقتضای زمان، مکان و حال متفاوت‌اند. در نتیجه اگر بخواهیم کتاب فقهی بنویسیم، فتوا دهیم و یا قضاوت کنیم، باید تغییرات در این قالبها نمایان گردد.

باید توجه داشت که میان شریعت و فقه نیز فرق است، زیرا شریعت، وحی خداوند است و فقه، فرایند عقل اسلامی در سایه وحی. البته شریعت در دل مجموعه فقه هم جای می‌گیرد. گفته شده است، بسیاری از اختلاف نظرهایی که میان ابوحنیفه و شاگردانش ابویوسف و محمد وجود داشته است، در واقع ناشی از تفاوت زمانی بوده، نه اینکه برخاسته از تفاوت در دلیل و برهان باشد؛ زیرا اگر ابوحنیفه زمان آنها را درک کرده بود، همانند آنان حکم می‌داد و چون زمان آن دو به یکدیگر نزدیک بوده است، تفاوت چندانی میان دیدگاههای آنان دیده نمی‌شود. حال، ما چه باید بکنیم که از روزگار ما تا عصر اجتهاد، قرن‌ها می‌گذرد؟

شافعی دو مذهب و فتوا داشته است: ۱. مذهب قدیم؛ پیش از ورود به مصر ۲. مذهب جدید؛ پس از سکونت و استقرار شافعی در مصر. او در دوره جدید، چیزهایی دید و شنید که پیش از آن نشنیده و ندیده بود. افزون بر این در این دوره به سن پختگی و تجربه رسید؛ از این رو اجتهاد خود را در بسیاری از مسائل تغییر داد و چنین مرسوم شد که گفته می‌شود: فتوای قدیم شافعی چنین است و فتوای جدیدش چنان.

به هر حال، زندگی در قرنهای گذشته، راکد و ساکن بوده و از دوره‌ای به دوره دیگر تغییر چندانی نداشته است، ولی در دوره مدرن، شئون زندگی همانند گذشته نمانده و تغییرات زیادی کرده است. اصلاً زندگی امروز به طور فاحش و شتابانی دگرگون شده

است و این تغییرات از لحاظ طول، دامنه، گستره و ژرفا هنوز هم ادامه دارد و جهان در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، قانونگذاری و روابط بین‌المللی متحول شده است؛ به گونه‌ای که اگر فرض کنیم فردی از قرنهای گذشته، بلکه فقط از یک قرن گذشته از قبرش برخیزد و وضع امروز ما را ببیند، به قسم همه چیز زندگی مردم را نفی می‌کند و خویشتن یا همه مردم را به جنون متهم می‌کند. پس این تغییر بنیادین، فقه و اجتهاد جدیدی را می‌طلبد که با سیر زندگی همگام باشد و از آن دور نگردد و حتی آن را با شرع و حکم الهی هم همراه و هماهنگ سازد: «و من أحسن من الله حكماً لقوم يوقنون».

افزایش اطلاعات و داده‌ها، از جمله عوامل تغییر فتوا در دوره معاصر است، زیرا فقیهان پیشین به چنین معلوماتی دسترس نداشته و طبق معلومات و علوم زمان خود حکم داده‌اند. ما معتقدیم اگر آنان هم به چنین معلوماتی دست می‌یافتند، حتماً دیدگاه خود را تغییر می‌دادند و همان فتوایی را می‌دادند که اکنون ما می‌دهیم و اگر ما هم در زمان و مکان آن فقیهان زندگی می‌کردیم، همان حکمی را می‌دادیم که آنها داده‌اند. بنابراین، ساده نیست که انسان از حدود زمانی و مکانی خود فراتر رود.

من کمترین مدت زمان حمل (بارداری) را برای این موضوع مثال می‌زنم. برخی از فقیهان بیشترین مدت زمان حمل را دو سال، برخی چهار سال و برخی پنج سال بیان کرده‌اند و تا هفت سال نیز گفته شده است. ولی ادله هر کدام چیست؟ برخی به گفته عایشه استناد کرده‌اند: «حمل در شکم مادر بیش از دو سال نمی‌ماند، هر چند که به واسطه ساییدن دوک ریسندگی از مادر جدا شود».

من صحت این سند و این را که آیا از عایشه چنین چیزی نقل شده است نمی‌دانم. اما بر فرض که آن را صحیح و ثابت بدانیم، منظور از آن چیست؟ فقیهان گفته‌اند: این روایت، مبنای حکم است. بنابراین عایشه باید این گفته را از پیامبر ﷺ شنیده باشد، زیرا رأی در این موضوع جایی ندارد.

با این حال، این سخن کاملاً غیرقابل پذیرش است، زیرا این موضوع در گستره رأی جای می‌گیرد و از این رو اختلاف نظرها زیاد شده است. عایشه این نظریه را بر پایه شنیده‌ها و یافته‌های خود از زنان اطراف خود ارائه کرده است. در ضمن، اینکه یقیناً عایشه این گفته را از پیامبر ﷺ شنیده نیز ادعایی بیش نیست. از این رو، چون به مالک گفته شد

بیشترین مدت زمان بارداری دو سال است، گفت:

سبحان الله، چه کسی چنین چیزی می‌گوید؟ زن همسایه ما، همسر محمد بن عجلان، زن راستگویی است و شوهرش هم مرد راستگویی است. او در دوازده سال، سه مرتبه باردار شده که هر دوره بارداری او چهار سال بوده است.

فقیه دارالهجریه تا آنجا که به گفته زنان استناد کرده و آن زن و امثال وی را - تا زمانی که به راستگویی معروف بودند و کسی از اطرافیانشان آنان را تکذیب نکرده بود - تصدیق کرده است، معذور است. آن زن هم معذور است، زیرا در واقع او هم دروغگو نبوده است، ولی در توهم بوده و پنداشته که باردار است، در حالی که باردار نبوده و چنین حالتی در پزشکی کنونی معروف و مشهور است و بسیار تکرار می‌شود و متخصصان آن را بارداری غیرواقعی (حمل کاذب) می‌نامند. در این حالت، همه علائم و نشانه‌های بارداری واقعی، مانند بزرگ شدن شکم، احساس ضعف و استفراغ، حرکت عضلات شکم و ... که همانند حرکت جنین در شکم است، در فرد نمایان می‌شود. افزون بر این، در فرد تمایل شدید به بارداری و شوق و تعلق خاطر به حمل وجود دارد که همه این عوامل در زن حالتی جسمی و روحی همانند حالت فرد باردار به وجود می‌آورد. ولی امروزه با ابزارهای جدیدی از جمله معاینه، آزمایش خون، رادیولوژی و... بارداری زن مشخص می‌شود و پزشک متخصص یقین می‌یابد که قطعاً چنین زنی باردار نیست. شگفتا که زن همسایه مالک - به عنوان نمونه - یک یا دو سال در حالت بارداری غیرواقعی بوده و آن‌گاه از خداوند می‌خواهد که در پایان این مدت، او را به حمل راستین و واقعی باردار کند. لذا گمان می‌برد که مدت حمل واقعی او امتداد بارداری غیرواقعی است و می‌پندارد که همه این مدت جزء مدت بارداری واقعی است و پس از دو یا سه یا چهار سال وضع حمل می‌کند. مردم هم او را تصدیق می‌کنند و معلوم می‌شود که ادعای او از آغاز دروغ و نادرست نبوده است. حال فقیهی که معتمدانش این‌گونه حکایتها را از گوشه و کنار از زبان صالحان برایش بازگو می‌کنند، چه کار می‌تواند انجام دهد؟

۸-۲. مراعات مقاصد شریعت در تغییر فتوا: نکته مهم مورد نظر عبارت است از مراعات

پیوند علل و مقاصد احکام با آنچه فقیهان مسلمان از عصر صحابه و بلکه از عهد پیامبر ﷺ مقرر داشته‌اند که با تغییر زمان، مکان، عرف و اوضاع و احوال، تغییر فتوا نیز واجب است.

از این رو، پیامبر ﷺ از برخی از اصحاب خود چیزهایی را می‌پذیرفتند که آن را از دیگران نمی‌پذیرفتند و در مورد بادیه‌نشینان در اموری تسامح می‌کردند، ولی در آن مورد درباره شهرنشینان تسامح نمی‌کردند؛ همانند اعرابی که در مسجد بول کرد.

نمونه اول: پرداخت زکات فطره از این رو از اطعمه فرض دانسته شد که هم برای پرداخت‌کننده زکات آسان‌تر و هم برای گیرنده سودمندتر است و اگر مسلمانان مکلف به پرداخت پول می‌شدند، این تکلیف موجب عسرت می‌شد. پیامبر ﷺ هم سفارش می‌کردند که زکات فطره پس از نماز صبح و پیش از نماز عید کنار گذاشته شود، زیرا این کار برای مسلمانان آسان بود. آنان نیازمندان را می‌شناختند و به یکدیگر دسترس داشتند، زیرا در جامعه ساده آن زمان، عده نیازمندان اندک بود. در دوره پیشوایان مذاهب نیز برخی از ایشان اجازه دادند که زکات فطره از نیمه رمضان یا از اول رمضان کنار گذاشته شود. همچنین اجازه دادند که زکات فطره از قوت غالب افراد شهر کنار گذاشته شود، هر چند که قوت غالب از اطعمه منصوص نباشد. حتی عمر بن عبدالعزیز، ابوحنیفه، پیروان او و دیگران، کنار گذاشتن پول و قیمت طعام را هم جایز دانسته‌اند. حتی برخی از آنان پرداخت پول طعام را مشروط بر آنکه به حال فقیران سودمندتر باشد، ترجیح داده‌اند، زیرا پیامبر ﷺ سفارش فرمودند:

مسلمانان، فقیران را در روز عید از گدایی بی‌نیاز سازند و بی‌نیاز ساختن آنان، هم با پرداخت قیمت طعام محقق می‌شود و هم با پرداخت طعام. چه بسا که بی‌نیاز کردن با پرداخت قیمت طعام اولی‌تر و کافی‌تر باشد.*

در حال حاضر، در برخی از شهرهای بزرگ، همانند قاهره، استانبول و... کنار گذاشتن حبوباتی مانند گندم و جو (به عنوان زکات فطره) کاملاً با مقصود شارع ناسازگار است، زیرا نه سودمند است و نه در روز عید، فرد نیامندی با آن بی‌نیاز می‌گردد؛ چون فرد نیازمند در صورت یافتن خریدار، مجبور می‌شود آن را به کمترین قیمت بفروشد. افزون بر این، چنین حکمی برای پرداخت‌کننده زکات موجب حرج است.

علامه ابن‌قیم هنگامی که می‌نویسد: فتوا با تغییر موجبات آن دگرگون می‌گردد و نه حکم شرع، حق مطلب را کاملاً ادا کرده است؛ زیرا حکم شرع تغییر نمی‌کند، بلکه فتوا دگرگون می‌گردد و فتوا عبارت است از تطبیق (تنزیل) حکم بر واقعه.

* برای مطالعه بیشتر بنگرید به: کتاب ما «فقه الزکاة».

نمونه دوم: عمر در دوره زمامداری خود از پرداخت زکات به قومی که در عصر پیامبر ﷺ جزء «مؤلفه قلوبهم» به شمار می‌آمدند، خودداری کرد که این عمل سبب شد برخی گمان کنند عمر حکم شرعی را تغییر داده و نص قرآن را تعطیل کرده است. ولی عمر با توجه به تفاوت شرایط زمانی و مکانی خود با شرایط زمانی و مکانی پیامبر ﷺ، فتوایش را تغییر داد و گفت: «خداوند اسلام را عزیز بدارد و از اینان بی‌نیاز گرداند». بنابراین، او حکم شرعی را تغییر نداده و نص قرآن را تعطیل نکرده است. با پیروزی مسلمانان بر دو ابرقدرت فارس و روم، نیاز اسلام به تألیف قلوب افرادی مانند عیینة بن حصن، اقرع بن حابس و دیگران برطرف شد و پیامبر ﷺ هم دیگر با این افراد قراردادی نبست و آنان را تا ابد مؤلف* باقی نگذارد. بنابراین، اگر امام به اسلام آوردن فرد یا افرادی امیدی نداشته باشد، یا در زمان خود تألیف را مطلقاً برنتابد یا مصارفی مهم‌تر از این موضوع وجود داشته باشد، باید زکات را در همان راه خرج کند و هزینه کردن زکات در این راه به معنای اسقاط دائمی سهم «مؤلفه قلوبهم» نیست، زیرا با این کار، آن‌گونه که برخی از معاصران گمان کرده‌اند، نص هم تعطیل نمی‌شود، چون عمر و مسلمانان هیچ کدام اجازه تعطیل کردن نص صریح قرآن را نداشته‌اند، بلکه عمر در عصر خود مصلحت مسلمانان را مد نظر قرار داد و سهم «مؤلفه قلوبهم» را حذف کرد و برخلاف نظر برخی از صاحب‌نظران، با این کار، هم حکم شرعی را تغییر نداد و هم نص قرآنی تعطیل نشد، بلکه با توجه به تفاوت شرایط زمانی و مکانی دوره عمر با شرایط دوره پیامبر ﷺ، فتوا را تغییر داد و راه را بر روی کسانی که به نام تألیف به زکات چشم دوخته بودند، بست. پس نمی‌توان گفت عمر با این کار، راه را برای موانع تألیف هموار کرد و یا به هنگام نیاز و اقتضای مصلحت، از اعطای سهم «مؤلفه قلوبهم» خودداری کرد.

این عمل عمر گواه خوبی است بر اینکه «مصلحت مرسله» و «سد ذریعة فساد» معتبر است و نیز فتوا با تغییر زمان و مکان تغییر می‌یابد.

نمونه سوم: زکات خیل. گروهی از مردم شام نزد عمر آمدند و خواستند که سهم زکات اسبها به آنان داده شود. عمر با تردید در این موضوع تأمل کرد، زیرا چنین کاری در زمان پیامبر ﷺ و ابوبکر انجام نشده بود، ولی او در ماجرای یعلی بن امیه و برادرش، چون دید

* مؤلف کسی است که امام به اسلام آوردنش دل خوش داشته است.

که قیمت اسب صد برابر شتر است، بر اسبها زکات مقرر کرد و با تمسک به قیاس اولویت، به وجوب پرداخت زکات حکم داد. چنین کاری هم به گونه‌ای رعایت مقاصد و مصالح است و هم عادلانه، زیرا عدل مبنای شریعت است.

نمونه چهارم: هنگامی که پیامبر ﷺ معاذ بن جبل را به یمن فرستاد، به او فرمان داد که زکات را از توانگر بگیرد و به ناتوان بدهد و چنین فرمود: «خذ الحب من الحب والشاة من الغنم والبعير من الأبل». معاذ فقط این مهم را از این وصیت برداشت کرد که باید بر مردم آسان بگیرد، زیرا خواسته آنان نیز همین است. بنابراین، چون دریافت که پرداخت قیمت مال به جای عین آن برای مردم آن دیار بهتر و سودمندتر است، چنین کرد. البته این کار برای مردم پایتخت، مدینه، بهتر بود؛ زیرا چنانچه مالی باقی می‌ماند، معاذ آن را برای مردم مدینه می‌فرستاد. معاذ در خطبه‌ای در یمن گفت:

برایم قمیص یا لیس (پارچه تولیدی یمن) بیاورید تا به جای ذرت و جو آن را بردارم، زیرا این کار برای شما آسان‌تر و برای مهاجران مدینه سودمندتر است.

بنابراین، معاذ در باب زکات، به خاطر رعایت مصلحت و مراعات مقصود شارع، از مردم به جای حبوبات، قیمت لباس و پارچه را گرفت. و البته بنا به گزارش روایات، وی داناترین صحابه به حلال و حرام بوده است. با وجود این، برخی گمان کرده‌اند عمل معاذ با ظاهر حدیث دیگری در تعارض است و او چگونه می‌تواند با حدیث پیامبر ﷺ مخالفت کرده باشد، در حالی که اجتهادش در مرتبه سوم، پس از کتاب و سنت قرار داشته است. آری! معاذ به مقصود سخن پیامبر ﷺ پی برده است و حتی از آن فراتر هم نرفته است. لذا اصولیان درباره مجتهد گفته‌اند: مجتهد باید عالم به ملاکهای احکام و مقاصد شریعت باشد و همچنین باید مصالح مردم هم عصر خود را بداند. این سخن مطلب درستی است، زیرا اگر فردی به درجه بالایی از علم و اجتهاد برسد، ولی غافل از مصالح و مفسدات جامعه و برکنار از افکار و اندیشه‌ها، در برج عاجی زندگی کند یا در صومعه‌ای عزلت‌گزیند، مجتهد یا مفتی به شمار نمی‌آید.

پس فقهای معاصر باید کتابهای قدیمی را جست‌وجو کنند و احکام مناسب زمان و مکان خود را برگزینند و احکام مربوط به گذشته را کنار گذارند، چون زمان سپری شده، محیط تغییر کرده و عرف دگرگون شده است و احکام گذشته نیز معلول عللی است که دیگر وجود ندارد؛ زیرا «وجود و عدم معلول تابع وجود و عدم علت است».

قرافی در کتاب الاحکام می‌گوید:

نمی‌توان به همه احکام اجتهادی عمل کرد و نمی‌توان از همه فتوای مجتهدان تقلید کرد، زیرا در هر مذهبی، مسائلی مطرح می‌گردد که تأمل در آنها راه را بر روی تقلید از مجتهد می‌بندد» (القرافی، الاحکام: ۱۲۹)؛ وجود و عدم احکام عرفی، تابع عرف است. بنابراین، اگر عرف تغییر کند، استمرار این گونه احکام، به شکل نخستین آن خلاف اجماع است و موجب جهالت در دین می‌گردد (همان: ۲۳۱).

وی در کتاب الفروق می‌نویسد:

پس هر گاه مشکل عرفی پدید آید، معتبر خواهد بود و هر گاه از بین برود، باید آن را کنار گذاشت و نباید به نوشته‌هایی که در طول زندگی در کتابها نوشته‌اید، تعصب خشک داشته باشید و جمود ابدی به منقولات، موجب گمراهی در دین و جهل به مقاصد فقهای متقدم و سلف است (القرافی، الفروق، ج ۱: ۱۷۶-۱۷۷).

در هر مسئله‌ای که مجتهد، خلاف اجماع، قواعد، نص یا قیاس جلی - برکنار از معارض راجح - فتوایی دهد، مقلدان آن مجتهد نمی‌توانند آن فتوا را بر مردم بازگو کنند و نباید در دین آن گونه فتوا دهند، زیرا اگر حاکمی چنین حکمی دهد، ما آن را نقض می‌کنیم و حکمی که شرع تأیید نمی‌کند، ولی حاکم به آن حکم دهد، بهتر از حکمی است که نه شرع تأیید می‌کند و نه کسی بر آن تأکید دارد. پس شرع هم این حکم را قبول ندارد. با توجه به اینکه حکم خلاف شرع حرام است، چنین حکمی نیز حرام خواهد بود. حال اگر مجتهدی به عمد چنین حکمی ندهد، مصیب است، زیرا بر پایه دستور شارع، تلاش و اجتهاد کرده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اگر حاکم اجتهاد کند و اجتهادش به خطا رود یک پاداش دارد، و گر نه دو پاداش خواهد داشت.»

بنابراین، مردم هیچ دوره‌ای نباید به مذاهب خود تعصب بورزند، زیرا عمل به هر حکمی که بر وجوب تعصب بر مذهب تأکید دارد، حرام است. البته هیچ مذهبی از این قبیل احکام بی‌نصیب و برکنار نمانده است و فقط مقدار آن کم و زیاد می‌گردد و این مهم را تنها کسانی در مذهب خود می‌توانند دریابند که قواعد، قیاس جلی و نص صریح بدون معارض را بشناسند. از این رو به تحصیل اصول فقه همت می‌گمارند و در فقه متبحر می‌گردند، زیرا همه این قواعد در اصول فقه نیامده است و به باور فقها و دانشمندان برجسته فتوا، قواعد بسیار زیادی در شریعت وجود دارد که در کتابهای اصول فقه یافت نمی‌شود. همین مهم مرا بر آن داشت که این کتاب را تألیف کنم و به اندازه توان این گونه قواعد را گرد آورم (القرافی، الفروق، ۲: ۱۰۹-۱۱۰).

اگر این گفته در حد و اندازه گفته‌ها و فتوهای فقیهان برجسته و مجتهدان باشد، چرا باید گفته‌های مقلدان و فتوهای متأخران را پذیرفت؟ قرافی، ابن‌قیم و پس از آنان ابن‌عابدین تأکید کرده‌اند که با توجه به اعتبارات شرعی پیش‌گفته، تغییر عرف و زمان و اوضاع و احوال، در تغییر فتوا و صدور احکام تأثیر می‌گذارد. آنچه گذشت، این دیدگاه را تأیید می‌کند که جز در امور غیرعبادی؛ یعنی در امور مدنی، مالی، تجاری، اداری، جنایی، بین‌المللی و ...، اقوال و دیدگاههای مطرح را باید جست‌وجو کرد، تا فقه معاصر نوین بر پایه بررسیهای عمیق و مبتنی بر مقایسه آرا و دیدگاهها و ترجیح یکی از آن بر دیگری شکل گیرد.

حال ممکن است به ما انتقاد شود که پس از قرن دوم، سوم یا چهارم هجری، ما باب اجتهاد را بسته‌ایم. این انتقاد مردود است، زیرا پیامبر ﷺ باب اجتهاد را به روی امت خود گشود و پس از او هیچ کس نمی‌تواند آن را ببندد. عزالدین بن عبدالسلام می‌گوید:

در باره زمان انسداد باب اجتهاد، صاحب‌نظران با یکدیگر اختلاف نظر دارند، زیرا در این باره چندین قول وجود دارد و معلوم نیست که درست و معقول باشد و حکم خدا هم که نیست: ۱. دویست سال پس از هجرت؛ ۲. پس از شافعی؛ ۳. پس از اوزاعی و سفیان. معتقدان به انسداد باب اجتهاد بر این عقیده‌اند که زمین از وجود حجتی که در کتاب و سنت بنگرد و احکام را بیرون بکشد، تهی گردیده است و هیچ فقیهی نمی‌تواند مطابق کتاب و سنت فتوا دهد، مگر آنکه آن را مطابق قول مقلد خود بداند و چون آن را مطابق قول مقلد یافت، باید حکم و فتوا دهد و در غیر این صورت باید آن را کنار گذارد. همه این اقوال و دیدگاهها فاسد و باطل است، زیرا اگر موضوعی غیرمنصوص پدید آید یا آن مسئله میان سلف اختلافی بوده باشد، باید بر طبق کتاب و سنت عمل و اجتهاد کرد و جز هذیان‌گویان، همگان این سخنان را باور دارند (عز بن عبدالسلام، قواعد الاحکام فی مصالح الأنام).